



تبیین تعریف فقه حکومتی به «احکام حاکم در منطقه الفراغ»

فقه حکومتی ناظر به احکامی است که به وسیله حکومت در حوزه منطقه الفراغ انشاء می‌شوند. منطقه الفراغ منطقه‌ای است...

فقه حکومتی ناظر به احکامی است که به وسیله حکومت در حوزه منطقه الفراغ انشاء می‌شوند. منطقه الفراغ منطقه‌ای است که تشریع الزامی در آن منطقه وارد نشده و مکلف، ملزم به فعل یا ترك حکم نیست، اما حاکم شرع حق دارد در این منطقه تصرف کند و حکم الزامی جعل نماید.

به گزارش خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا) به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی فرهنگستان علوم اسلامی، سومین جلسه درس خارج «مبانی فقه حکومتی« حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمد مهدی میرباقری، رئیس فرهنگستان علوم اسلامی، چهارشنبه شب (بعد از نماز مغرب و عشاء)، یازدهم بهمن‌ماه و با حضور جمعی از طلاب و فضلاء حوزه علمیه، در مسجد خاتم الانبیای شهرک پردیسان برگزار شد.

گزارش تفصیلی این جلسه با اندکی ویرایش آماده شده که تقدیم خوانندگان محترم می‌گردد.

در تعریف اول، فقه حکومتی عبارت از «فقه سیاسات« است؛ یعنی فقهی که به بحث از مبانی حکومت؛ نظام سیاسی اسلام و ساختار قدرت و کیفیت توزیع اختیارات و مشروعیت و حقانیت حکومت و جایگاه مردم و حاکم شرع و ... می‌پردازد. [۲]

در تعریف دوم، فقه حکومت عبارت است از ابوابی از فقه که به «احکام اجتماعی« و حوزه عمومی می‌پردازد و اختصاص به فرد ندارد؛ مثل باب دیات و قصاص و قضاء و حتی بسیاری از ابواب اقتصادی اسلام. تعریف اول، محدودتر از تعریف دوم است؛ در تعریف دوم، همه مباحث مربوط به حوزه اجتماعی از جمله مباحث فقه سیاسی از مباحث فقه حکومتی هستند. در این تعریف، فقه حکومتی، پاسخگوی مسائل مستحدثه در حوزه حیات اجتماعی است؛ مثل بانک، بیمه، حقوق مدنی، مسائل حوزه ژنتیک و ... در این صورت، احکام اجتماعی اسلام، دائماً باید به مسائل جدیدی که در حوزه نظام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه مطرح می‌شوند، پاسخ دهد. پرداختن به حوزه مسائل مستحدثه با تمام گستردگی‌ای که دارد، با همان روش پیشین و شیوه و روش استنباطی قدیم انجام می‌گیرد و لذا دائماً دایره فقه گسترش پیدا می‌کند.

شهید صدر(ره) دین را جامع می‌داند و معتقد است منطقه الفراغ دلیل بر نقص شریعت نیست بلکه حضور شریعت در منطقه الفراغ، به ید حاکم است

در تعریف بعدی، فقه حکومتی عبارت است از يك «رویکرد اجتماعی یا حکومتی« به فقه. گفته شد که رویکرد حکومتی به فقه، به این معنا قابل دفاع است که در استنباط حکم شرعی، اصل «کارآمدی« در جهت اقتدار اسلام مورد لحاظ قرار گیرد. رویکرد حکومتی در ناحیه موضوع‌شناسی هم قابل دفاع است؛ یعنی می‌بایست ابعاد اجتماعی موضوع را مورد مطالعه قرار داده و با لحاظ نسبت موضوعات با موضوع حکومت، حکم را استنباط نماییم.

برخی دیگر از رویکردها، فقه را به عرصه «اجراء« نیز می‌کشانند. طبق يك تعریف، فقه حکومتی متکفل رفع تراحمات اجتماعی در مقام اجرا نیز هست؛ مثلاً اجرای پاره‌ای از حدود که با يك سلسله مصالح اجتماعی تزامم دارد و فقه حکومتی باید این تراحمات اجتماعی را ببیند و حکم جدید دهد؛ مثل اینکه در حوزه امنیت اجتماعی ممکن است حکومت ناچار شود که در زندگی خصوصی برخی افراد تجسس کند، یا اینکه توسعه شهری مستلزم تخریب مسجد یا تصرف در اموال برخی از مردم است. در واقع در این گام، وقتی می‌خواهیم احکام اجتماعی اسلام را محقق کنیم و در مقام تحقق، يك سلسله تراحمات واقعی بین احکام پیدا می‌شود که این تراحمات در قبل از مقام تحقق، متصور نیستند. حل و فصل این تراحمات هم به روش فقهی باید اتفاق بیفتد نه صرفاً به روش کارشناسی.

۱- تبیین تعریف فقه حکومتی به «احکام حاکم در منطقه الفراغ«

در تعریف دیگر، فقه حکومتی ناظر به احکامی است که به وسیله حکومت در حوزه منطقه الفراغ انشاء می‌شوند. منطقه الفراغ منطقه‌ای است که تشریع الزامی در آن منطقه وارد نشده و مکلف، ملزم به فعل یا ترك حکم نیست، اما حاکم شرع حق دارد در این منطقه تصرف کند و حکم الزامی جعل نماید.

– تفاوت نظریه منطقه الفراغ شهید صدر(ره) با نگاه سکولارها

برخی از روشنفکران سکولار مدعی‌اند حکومت نمی‌بایست در منطقه الفراغ دخالت کند، چون دین در منطقه الفراغ و حوزه معیشت و دنیا ورود پیدا نکرده است! آنها اصل زندگی اجتماعی را خارج از دایره دین می‌دانند و می‌گویند در بخش عمده‌ای از زندگی انسان نصی وجود ندارد و خود این را دلیل بر این می‌گیرند که دین در این حوزه اصلاً دخالت نمی‌کند. ما در این مقام به این نظریه نمی‌پردازیم چرا که این تحلیل از منطقه الفراغ، تحریف نظریه شهید صدر(ره) می‌باشد. شهید صدر(ره) دین را جامع می‌داند و معتقد است منطقه الفراغ دلیل بر نقص شریعت نیست، بلکه حضور شریعت در منطقه الفراغ، بید حاکم است. [۳] براین اساس در اینجا مبتنی بر نظریه کسانی که دین را جامع می‌دانند بحث می‌کنیم؛ طبق این دیدگاه حاکم شرع می‌تواند در حوزه ترخیص‌ها و در منطقه‌ای که شارع ابتدائاً حکم الزامی جعل نکرده، حکم الزامی چه بر فعل چه بر ترك، جعل نماید.

– تفاوت منطقه الفراغ تفویض شده به مردم با منطقه الفراغ تفویض شده به حاکم

تفسیر دیگری از منطقه الفراغ وجود دارد که معتقد است منطقه الفراغ، عرصه دخالت شارع است اما شارع، تصمیم‌گیری در این حوزه را به خود مردم واگذار کرده است. بنابراین، مردم از دو جهت در منطقه الفراغ حق دارند؛ یکی در تعیین حاکم و دیگری در تقنین. البته مردم باید حاکمی را تعیین کنند و در واقع به او وکالت بدهند که ضوابط کلی مورد نظر شارع را دارا باشد. بعد از اینکه این مناصب اجتماعی را تنفیذ کردند و یک نظام حکومتی را مقرر ساختند و به اصطلاح از حق شرعی خودشان در تصمیم‌گیری برای تعیین حاکم در حوزه منطقه الفراغ استفاده کردند، تحت نظارت فقها در ایجاد ساختار اجتماعی قدرت و قوانینی که برای حرکت جامعه و رفتار اجتماعی وضع می‌شود، اعمال نظر می‌کنند و حاکمیت هم موظف به رعایت حدودی است که جامعه برای او معین کرده است و نباید بیرون از این چارچوبه تصرف کند. لذا این اشخاص معتقدند که رأی مردم، هم در مشروعیت حاکم دخیل است و هم اینکه حاکم شرعاً باید در چارچوبه قوانین مصوب جامعه عمل کند.

اگر می‌گوییم حاکم شرع در محدوده منطقه الفراغ حق تشریع دارد معنای آن این نیست که براساس میل نفسانی و تمایلات خود، یک طرف را بپسندد و حق تشریع داشته باشد، بلکه تشریع باید در چارچوب ضوابط کلی و اهداف شرع و مذهب و مبتنی بر مصلحت واقع گردد

در مقابل این ادعا، نظریه کسانی است که معتقدند شارع حق تصرف در محدوده منطقه الفراغ را به حاکم شرع داده و تنظیم قواعد رفتار اجتماعی بر عهده ایشان است. بعید است بتوان ادعای اول را به مرحوم شهید صدر(ره) نسبت داد. ایشان در کتاب اقتصادنا معتقدند که حق تصرف در محدوده منطقه الفراغ به عهده حاکم شرع گذاشته شده است؛ اگر چه از ظاهر بعضی از فرمایشات ایشان که در حوزه نظریه سیاسی مطرح کرده‌اند، این گونه برداشت می‌شود که برای مردم هم در منطقه الفراغ، حق جعل شده است؛ یعنی ایشان دو تا نهاد قائلند؛ یکی نهاد مردم که برای آنها مقام خلافت را قائل هستند و دیگری مقام استشهاد که مربوط به معصوم(ع) و فقیهان است و معتقدند که از ترکیب این دو، نظام سیاسی و اجتماعی شکل می‌گیرد.

باید توجه داشت که واگذاری جعل احکام در منطقه الفراغ به حاکم شرع، مثل واگذاری ولایت به پدر و جد نیست. اگر گفته شود تبعیت از پدر برای فرزند واجب است، در این صورت اگر پدر در محدوده مباحات، دستوری به ترك یا انجام مباحی یا انجام مکروهی یا ترك مستحبی به فرزند خود داد فرزند باید تبعیت کند و برای دستور او هیچ ملاکی قرار نداده‌اند الا اینکه خلاف شرع نباشد. اما اگر می‌گوییم حاکم شرع در محدوده منطقه الفراغ حق تشریع دارد، معنای آن این نیست که براساس میل نفسانی و تمایلات خود، یک طرف را بپسندد و حق تشریع داشته باشد، بلکه تشریع باید در چارچوب ضوابط کلی و اهداف شرع و مذهب و مبتنی بر مصلحت واقع گردد.

– احکام منطقه الفراغ، احکام ناشی از مقام ولایت در قلمرو غیرالزامی

بر این اساس، [در نهایت] در منطقه الفراغ نقطه خالی از حکم شارع نداریم. اولاً به لحاظ عناوین اولیه داخل در دایره مباحات است و مباحات هم مجعولات شرعی هستند. ثانیاً شارع آن منطقه را به حاکم شرع واگذار کرده و حاکم می‌تواند در آن حوزه، حکم الزامی جعل کند. مثل وجود مقدس نبی اکرم(ص) که از ولایت خود استفاده کردند و یک سلسله قوانین و قواعد برای منطقه الفراغ جعل کردند. احکامی که از مقام ولایت نبی اکرم(ص) صادر شده، غیر از احکامی است که حضرت در مقام نبوت از تشریع شارع خبر داده‌اند. مرحوم شهید صدر(ره) برای نبی اکرم(ص) شئون و مقاماتی قائل هستند؛ یکی مقام نبوت است که در این مقام حضرت از آن احکامی که شارع جعل کرده، خبر می‌دهند و به نظر شهید صدر(ره) این احکام هم احکام ثابتی هستند؛ مثل احکام عبادات. این احکام،

احکامی هستند که حضرت در مقام نبوت، إخبار از تشریع شارع می‌کند؛ یعنی به تعبیری، خدای متعال در این دسته از احکام به صورت مستقیم اعمال ولایت کرده است و لذا جایی برای اعمال ولایت حاکم نیست؛ مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» [۴]. غیر از مقام نبوت، حضرت دارای مقام ولایت بر جامعه و بلکه بر تاریخ هستند که در آن مقام، اعمال ولایت می‌کنند و احکامی را در منطقه الفراغ صادر می‌کنند و لذا این احکام، احکام ثابت نیست، احکام متغیر است و مادامی که این اعمال ولایت هست این احکام هم هست.

به عبارت دیگر شهید صدر(ره) احکام شریعت را هم دو دسته می‌داند؛ یک دسته احکام ثابت و یک دسته احکام متغیر. احکام ثابت عبارت از احکامی است که خود شارع مقدس حضرت حق تبارک و تعالی تشریع کرده و وجود مقدس نبی اکرم(ص) آن احکام را ابلاغ می‌کنند. احکام متغیر احکامی هستند که در منطقه الفراغ در محدوده احکام غیرالزامی، به حضرت حق ولایت داده شده است. ایشان در این حوزه براساس مصالح و بر اساس اهداف کلی شریعت، اعمال ولایت کرده و قانون جعل می‌کنند. شهید صدر(ره) یک پایه این مذهب اقتصادی را در حوزه احکام متغیر می‌دانند و معتقدند که مذهب اقتصادی اسلام قابلیت جریان در همه دوره‌ها را دارد؛ زیرا ساختارهای اجتماعی در حال تغییر است و ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی که در جامعه پیچیده امروزی با آن مواجه هستیم بسیار متفاوت با ساختارهای گذشته است و به هیچ وجه نمی‌توان با ساختارها و نهادهای ساده دوران گذشته، جامعه امروز را اداره کرد. اگر بنا بود آن قوانین و چارچوب‌هایی که برای ایجاد نهادهای اجتماعی در دوران گذشته بوده، چارچوب‌های تاریخی باشد، امکان اداره جامعه امروزی نبود. بر این اساس، برای اینکه بتوان دین ثابت را بر شرایط مختلف تطبیق داد یکی از تدبیرهایی که سنجیده شده، تدبیر «ثابت و متغیر» است که مرحوم علامه طباطبایی(ره)، مرحوم شهید صدر(ره) و دیگران به آن اشاره کرده‌اند. البته تشخیص این دو دسته احکام، ضوابطی می‌خواهد که در فقه کمتر مورد بحث قرار گرفته است.

آنچه پیش روی ماست یک سیستم و یک مجموعه به هم پیوسته است؛ یعنی نظام اقتصادی سرمایه‌shy&؛ داری از نظام تولید و توزیع و مصرف، از کارخانه تا بانک تا شرکت‌های سهامی تا بیمه تا فروشگاه‌shy&؛ های زنجیره‌shy&؛ ای و ... مجموعه به هم پیوسته‌shy&؛ ای هستند که هماهنگی این‌shy&؛ ها مورد مطالعه و دقت‌shy&؛ های کارشناسانه بوده و روی آن برنامه‌ریزی صورت گرفته است

– جعل احکام منطقه الفراغ در چارچوب شرع نه مبتنی بر تعاریف پیشینی عرفی و عقلایی

جعل قوانین در منطقه الفراغ باید در چارچوب کلی شرع [۵] باشد. اینکه شهید صدر(ره) معتقد است که حاکم شرع یا نهادهای وابسته، در منطقه الفراغ حق تصمیم‌گیری دارد به این معنا نیست که براساس یک سلسله تعاریف پیشینی و بر پایه یک سلسله اصول و قواعد عرفی و عقلایی، در حوزه منطقه الفراغ تعیین وظیفه شود و قوانین و مقرراتی جعل گردد؛ یعنی کما اینکه حاکم نمی‌تواند براساس میل و هوای خود تشریع کند، براساس یک سلسله تعاریف پیشینی هم نمی‌تواند در منطقه الفراغ به جعل قانون بپردازد. مثلاً نمی‌تواند «عدالت» یا «مصلحت» را براساس یک تعریف پیشینی - فارغ از تعریف شارع - تعریف کند و براساس این تعریف پیشینی که عقلاً تعریف می‌کنند، قوانینی را معین کند؛ چون نتیجه این کار آن است که منطقه الفراغ - در واقع - براساس عرف کارشناسی، قانونگذاری می‌شود نه براساس شرع و دین. بنابراین، اگر عدالت یا مصلحت را در محدوده منطقه الفراغ، لازم الرعایه بدانیم مقصود، عدالت شرعی و مصلحت شرعی است نه عدالت سوسیالیستی یا عدالت مکتب رفاه در اقتصاد؛ یعنی اینگونه نیست که براساس عدالت مکتب رفاه، حاکم شرع تصمیم می‌گیرد که فلان حکم شرعی در منطقه الفراغ چیست. [۶] البته مرحوم شهید صدر(ره) بحث فقه حکومتی را از آنچه بر اساس منطقه الفراغ بیان می‌شود، یک گام جلوتر برده‌اند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۲- تعریف فقه حکومتی، به فقه نظام‌های اجتماعی

تا اینجا طبق تعاریف ذکر شده، آنچه که فقه ارائه می‌دهد عبارت است از یک سلسله «احکام» از هم جدا و منفصل؛ یعنی هر حکمی به عنوان وظیفه مکلف به صورت جداگانه استنباط می‌شود و به عناوین کلی مستقل تعلق می‌گیرد و در ابواب فقهی به صورت منفک از یکدیگر جای می‌گیرند؛ مثل احکام بیع، اجاره، مزارعه، مساقات و ... و این احکام - که به صورت جزایر از هم جدا هستند - می‌بایست در جامعه محقق شوند. یک سلسله از این احکام، الزامی و یک سلسله، مباحات هستند که در همین دایره مباحات، بحث منطقه الفراغ مطرح می‌شود.

البته اینکه می‌گوییم این احکام به صورت جزایر مستقل دیده می‌شوند به این معنا نیست که در مقام استنباط اگر دو خطاب، ناظر به هم بود و یک نظارت مستقیم داشت - مثل عام و خاص، مطلق و مقید، حاکم و محکوم و وارد و مورد - رابطه آن خطابات دیده نمی‌شود، بلکه این حد از ارتباط بین خطابات لحاظ می‌گردد. همچنین تزاوجات در مقام امثال مورد توجه قرار می‌گیرد. ولی در عین حال این طور نیست که احکام درون یک «نظام» قرار گرفته و به صورت یک پیوستار مورد مطالعه قرار گیرد و نظام احکام ارائه شود.

ایده‌shy&؛ ای که طرح شد این بود که چون موضوع و مسئله مستحدثه مقابل ما، موضوعات منفصل از هم نیست، بلکه سیستم است، پس باید منطق، شیوه و روشی داشته باشیم که انطباق این احکام موضوعات را بر سیستم کنترل کند که از آن به «منطق

بعضی از محققین در آغاز دهه اول انقلاب اسلامی به این نکته توجه پیدا کردند که احکام اسلام در مقام عمل باید به صورت «نظام» محقق شود و ما می‌بایست این «نظام» را مبتنی بر احکام فقهی طراحی نماییم. ضرورتی که ملاحظه کردند این بود که دیدند کارشناسان، احکام فقهی رساله را به صورت گزینشی اخذ می‌کنند و با آن نظام عینی درست می‌کنند؛ این نظام، به حسب ضوابط فقه حداقلی، تعارضی با احکام فقهی ندارد، اما مبانی و ساختار آن از شریعت بیگانه است. یعنی آنها با این رساله، هم نظام‌های سوسیالیستی و نیمه‌سوسیالیستی و هم نظام‌های مبتنی بر اقتصاد سرمایه‌داری را طراحی و تنظیم می‌کنند، به گونه‌ای که مخالفتی هم با احکام رساله نداشته باشد و یا مثلاً طرح تعاونی‌ها - که طرح انتقالی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است - را به گونه‌ای با فقه تطبیق می‌دهند. به عنوان مثال، آنها بانک ربوی را به گونه‌ای با فقه اسلامی تطبیق می‌دهند که جوهره سود و بهره در آن محفوظ می‌ماند! بانک را تجزیه می‌کنند و هریک از اجزاء و قطعات آن را تحت یک باب فقهی جای می‌دهند؛ جایی از آن را با عقد اجاره درست می‌کنند و جایی را با مزارعه و...، تا اینکه همان نظامات عینی کارشناسی، در چارچوبه این احکام قرار می‌گیرد! در این صورت آنچه در خارج محقق می‌شود در واقع، همان نظامات کارشناسی است که نوعی همسان‌سازی و هماهنگ‌سازی با فقه پیدا کرده است و به تعبیر دیگر، عدم مخالفت با فقه، در آن رعایت شده است. درحالی که از این نکته غفلت می‌شود که آنچه پیش روی ماست یک سیستم و یک مجموعه به هم پیوسته است؛ یعنی نظام اقتصادی سرمایه‌داری از نظام تولید و توزیع و مصرف، از کارخانه تا بانک تا شرکت‌های سهامی تا بیمه تا فروشگاه‌های زنجیره‌ای و ... مجموعه به هم پیوسته‌ای هستند که هماهنگی این‌ها مورد مطالعه و دقت‌های کارشناسانه بوده و روی آن برنامه‌ریزی صورت گرفته است. کارشناسان، نظامات اجتماعی را مبتنی بر یک «اخلاق، اعتقادات و فلسفه» و بر اساس غایات خاصی، «نظام» را طراحی می‌کنند که رابطه بین آن مبانی و غایات را ایجاد نمایند و رفتار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه را به سمتی ببرد که آن اهداف و غایات اخلاقی محقق شوند. در مقابل، اگر با انواع تجزیه و ترکیب‌ها و گزینش در احکام رساله فقهی و با یک دستکاری و تصرف حداقلی، به «عدم مخالفت قطعی» این نظام‌ها با فقه اکتفا کنیم و اینگونه نظام‌ها را با فقه تطبیق دهیم، این نظام‌ها، اثر و کارکرد از پیش تعریف شده خود را خواهد داشت و اهداف خود را تأمین خواهد کرد، به عنوان مثال اهداف نظام سرمایه‌داری توسط همین بانک‌ها تحقق خواهد یافت. بنابراین طبق این رویکرد می‌بایست تطبیق احکام بر موضوعات نظام‌مند، از طریق طراحی «نظام» واقع گردد نه اینکه نظامات غربی را با احکام فقهی توجیه نماییم.

ممکن است برخی مدعی شوند که احتیاجی به این کارها نیست و تطبیق حکم بر موضوع، یک تطبیق عرفی و یا کارشناسی است و باید به کارشناس امین واگذار شود و اگر عرف یا کارشناس امین، تطبیق کردند این تطبیقات متبع خواهد بود. اما این نگاه معتقد است که خود قواعد تطبیق باید به گونه‌ای باشد که عهده دار تطبیق همه احکام در عینیت شود و منتهی به گزینش در مقام تطبیق - به گونه‌ای که در نهایت، توجیه‌گر نظامات عرفی و کارشناسی باشد - نگردد. اتفاقی که در نهادی مثل شورای نگهبان می‌افتد به همین منوال است که سیستمی را که کارشناسان طراحی کرده‌اند را به اجزاء آن تجزیه کرده و عدم مخالفت قطعی این اجزا را با احکام منفرد شریعت رعایت می‌کنند. اما سؤال این است که آیا این شیوه برای شرعی شدن، کافی است؟ و آیا مشروعیت آن سیستم به این است که ما احکامی که برای موضوعات کلی بوده و «نظام» را مطالعه نمی‌کرده، بر این نظام پیچیده عینی تطبیق کنیم؟ البته شیوه کنونی عملکرد شورای نگهبان در شرایط کنونی، بهترین شیوه موجود در نظارت بر قوانین است و خلاف شرع نیست و سطحی از استناد به دین و حجیت در این روش به دست خواهد آمد. اما باید برای تکامل استناد منطقی آن به فقه تلاش شود. به خصوص باید توجه کرد که در نظام مقدس جمهوری اسلامی به سمت تهیه اسناد بالادستی می‌رویم و قوانین عادی باید در چارچوب اسناد بالادستی نوشته شود. این امر جدیدی است که نشان می‌دهد کم کم به نظام‌سازی در عینیت، توجه می‌شود.

برخی از محققین [7] وقتی به این مهم توجه پیدا کردند، پیشنهاد دادند که یک شیوه، روش، قاعده و منطقی داشته باشیم که چگونگی تطبیق احکام را بر نظامات عینی نشان دهد و در انطباق احکام بر عینیت، همه احکام با هم رعایت شوند و هر حکمی در جای خود مورد توجه قرار گیرد. حاصل آن این است که ما نباید یک کاری کنیم که تنظیمات عینی جامعه اسلامی، براساس عرف و دانش‌ها و مدل‌های سکولار انجام گیرد به نحوی که همین مدل‌ها دستکاری شود که مخالفت آشکاری با فقه اسلامی نداشته باشد و به تعبیر دیگر، روکش و پوششی از احکام فقهی پیدا کند، اما هماهنگی جوهر این نظام و سیستم عینی با فقه مورد مطالعه و دقت قرار نگیرد! ایده‌ای که طرح شد این بود که چون موضوع و مسئله مستحدثه مقابل ما، موضوعات منفصل از هم نیست، بلکه سیستم است، پس باید منطق، شیوه و روشی داشته باشیم که انطباق این احکام موضوعات را بر سیستم کنترل کند که از آن به «منطق انطباق» تعبیر می‌شود. منطق انطباق غیر از «روش استناد» است. در روش استناد، احکام موضوعات را مستند به شرع می‌کنیم ولی در منطق انطباق، آن احکام مستند به شارع را بدون اینکه گزینش کنیم، از طریق یک منطق و روش، بر سیستم عینی منطبق می‌کنیم؛ به گونه‌ای که امضاء سیستم‌های عرفی به وسیله شرع اتفاق نیفتد و کار دستگاه شرعی ما امضاء نظامات عرفی نشود، بلکه واقعاً تصرف کند و نظامات را تغییر دهد.

شأن فقیه در این مقام، نظارت بر تطبیق کل فقه در عینیت است؛ اما در شیوه تطبیق کنونی، مرکب را تجزیه و عناوین فقهی موجود را

بر این اجزا تطبیق می‌کند و اگر يك جا عنوان محرمی به طور واضح دیده شد، آن را قید می‌زنند؛ اما کارشناس می‌تواند قالب‌بندی دیگری انجام دهد و با تغییر در چینش و ترکیب نظام، همان نتایج منظور نظر خود را محفوظ دارد؛ در این صورت شاهد خواهیم بود که علی‌الظاهر آن فعل حرام حذف شده و عنوان محرم بر آن منطبق نمی‌گردد ولی فی‌الواقع ماهیت آن در ساختار باقی است.

رویکرد حکومتی به فقه، به این معنا قابل دفاع است که در استنباط حکم شرعی، اصل «؛کارآمدی» در جهت اقتدار اسلام مورد لحاظ قرار گیرد. رویکرد حکومتی در ناحیه موضوع شناسی هم قابل دفاع است؛ یعنی می shy&؛بایست ابعاد اجتماعی موضوع را مورد مطالعه قرار داده و با لحاظ نسبت موضوعات با موضوع حکومت، حکم را استنباط نماییم

بنابراین انطباق احکام مستند به شارع بر سیستم‌های عینی، يك انطباق ساده نیست؛ بلکه يك انطباق پیچیده است و مثل دوران‌های گذشته نیست که يك حکم را بر يك موضوع انطباق می‌دادند. مثلاً آیا نظام اقتصادی باید مبتنی بر مزارعه پیدا شود یا مبتنی بر اجاره یا ...؟ آیا برای تأمین مسکن در جامعه، «؛بیع» را اصل قرار دهیم تا همه مردم دارای مسکن ملکی باشند یا اینکه می‌توان با عقد «؛اجاره»، مسکن تهیه شود و لزومی ندارد که افراد جامعه دارای مسکن ملکی باشند؟ مثل اینکه دولت یا برخی نهادهای اجتماعی مردمی، مسکن‌هایی را تهیه کنند و عموم جامعه آنها را اجاره کنند. هم بیع، حکم اسلامی است و هم اجاره، و در اسلام اگر اجاره و بیع هست، مزارعه و مساقات و ... هم هست؛ کدام يك از این عناوین می‌بایست در نظام فعلی اقتصاد محور قرار گیرد؟

– دیدگاه استنباط نظام احکام از فقه (نظریه شهید صدر(ره))

مرحوم شهید صدر(ره) - و به تبع ایشان برخی دیگر از اندیشمندان- مدعی شدند که پاره‌ای از احکام اسلام، ناظر به نظام هستند. توضیح اینکه يك دسته احکام الزامی داریم که ممکن است نظام‌مند نباشد، اما در برخی دیگر از حوزه‌ها مثل اقتصاد، يك نظام اقتصادی وجود دارد که در آنجا خود احکام به صورت نظام واره دیده می‌شوند، نه اینکه احکام از هم جدا بر موضوعاتی که دارای سیستم و نظام هستند انطباق پیدا کند.

این نگاه، يك قدم جلوتر از دیدگاه قبلی است. در این نگاه، خود احکام فقهی اعم از سیاست، اقتصاد و فرهنگ، دارای نظام هستند؛ یعنی نه صرفاً در مقام انطباق، بلکه در متن فقه، دارای نظام احکام اقتصادی و سیاسی و فرهنگی هستیم.[۸] مرحوم شهید صدر(ره) معتقدند که در ورای این احکام روبنایی، احکام عمیق‌تر و زیربنایی‌تری داریم که حوزه مکتب و نظام اسلامی است و در آنجا نظام اقتصادی و مذهب اقتصادی محقق می‌شود.

با توجه به آنچه که تا اینجا گفته شد، در يك مرحله از تعاریف، فقه به مثابه يك سلسله «؛حکم» ملاحظه می‌شود که به صورت احکام کلیات از هم جدا و مفردات فقهی است استنباط می‌شوند و موضوعات خارجی هم منفصل هستند که این احکام بر آن افراد منطبق می‌گردند. در مرحله دوم، دستگاه تفقه يك گام به پیش بر می‌دارد و به «؛نظام» توجه پیدا می‌کند؛ در این مرحله طبق نظریه «؛منطق انطباق»، حضور فقه در جامعه، صرفاً انطباق احکام کلی به فرد نیست بلکه انطباق احکام موضوعات به سیستم است. نظریه شهید صدر(ره) نظریه کامل‌تری است که قصد دارد «؛نظام احکام» را مستند به شریعت سازد و بر نظام عینی تطبیق دهد. انشاء الله در جلسه آینده به تحلیل این نظریه می‌پردازیم. بنیان بسیاری از حرف‌های جدیدی که امروز در حوزه فقه می‌بینیم همان فرمایش مرحوم شهید صدر(ره) است که کمی تنقیح شده است. در ادامه خواهیم گفت که نظریه امام خمینی(ره) فراتر از این نظریات و حتی بیش از فقه نظامات است. ایشان هم در تعریف دین، هم در تعریف ولایت و هم در تعریف شریعت، دعاوی جدیدی دارند که باید مورد دقت فقهی قرار گیرد و تأثیر آن در فقه حکومتی مورد توجه قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها:

[۱] – این متن، تلخیص جلسه سوم درس مبانی فقه حکومتی حجت الاسلام والمسلمین استاد سید محمد مهدی میرباقری است که در تاریخ ۱۳۹۱/۱۱/۱۱ در مسجد خاتم‌الانبیاء شهرک پردیسان قم ارائه شده است.

[۲] – [این تعریف در جلسه قبل، مطرح نشده بود].

[۳] - «؛ لا تدل منطقة الفراغ على نقص فى الصورة التشريعية، أو إهمال من الشريعة لبعض الوقائع و الأحداث، بل تعبر عن استيعاب الصورة، و قدرة الشريعة على مواكبة العصور المختلفة، لأن الشريعة لم تترك منطقة الفراغ بالشكل الذى يعنى نقصاً أو إهمالاً، و إنما حددت للمنطقة أحكامها، بمنح كل حادثة صفتها التشريعية الأصلية، مع إعطاء ولى الأمر صلاحية منحها صفة تشريعية ثانوية،

[۵] - اینکه «؛چارچوب کلی شرع چیست» را باید در آینده مورد بحث قرار دهیم.

[۶] - این نکته هم قابل تذکر است که «؛اراده» ولی و حاکم اجتماعی در حجیت احکام و قوانین، شرط است. اینگونه نیست که اگر مبانی و اهداف دین را برای يك نرم افزار تعریف کنیم، آن نرم افزار بتواند با مطالعات عینی و لحاظ آن مبانی و اهداف، در منطقه الفراغ قانون گذاری کند! در آینده بحث خواهیم کرد که این ادعا، اشتباه است. اجمال مطلب این است که ولایت، در نهایت از آن فقیه است نه فقه، و سرانجام تصمیم اوست که نافذ است؛ او تصمیم می گیرد و براساس تصمیم خود، تشریع می کند و در مقام تشریع، تصمیمش نافذ خواهد بود به تعبیر دیگر، اراده فقیه حجت است نه صرفاً قواعد فقهی. به عبارت بهتر، نسبتی بین آن دو (اراده فقیه و قواعد فقیه) برقرار می شود و سرانجام فقیه در چارچوبه ای استنباط می کند و رأی او متبع است. بر این اساس، اگر فرضاً در آینده نرم افزارهای پیچیده ای تهیه شود و منابع فقهی و قواعد اصولی و قواعد رجال و درایه و ... را به آن دادیم، نمی توان به خروجی آن به عنوان يك رساله جامع عمل کرد؛ چرا که آنچه حجت است، فتوای فقیه نه صرف قواعد و نرم افزارها، و این تطبیقات سرانجام باید از اراده و آگاهی يك فقیه با يك سلسله ضوابط خاص عبور کند تا حجت باشد. همانطور که در محدوده استنباط، اینگونه است، در محدوده اداره و اجرا هم همین منوال جاری است و آنجا هم سرانجام، رأی و درك فقیه یا درك دستگاه فقهی، واسطه در حجیت است.

[۷] - [توضیح: این نظریه، مربوط پژوهش های اولیه دفتر مجامع مقدماتی فرهنگستان علوم اسلامی قم است، اما به مرور کامل تر شده و در نهایت، نظریه جامع دیگری مطرح شده است.]

[۸] - یکی از مباحث مهم که باید به آن پرداخت این است که تا چه میزان می توان «؛موضوع شناسی» را از «؛فقاہت» جدا کرد؟ طبیعی است که نمی بایست همه کارها را فقهی تعریف کرد و همه حوزه ها را زیرمجموعه فقه برده و دانش های تجربی و نظری و ... را نقلی کنیم؛ ولی می بایست نسبت میان فقه و کارشناسی مورد بازبینی و دقت و تأمل بیشتر قرار گیرد که در آینده بدان خواهیم پرداخت.